



کودک ۷ رشت



سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

ISSN: 1606-9234

ماهانامه‌ی آموزشی و تربیتی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و
دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی
دوره‌ی سی‌ویکم ♦ شماره‌ی بی در پی ۲۶۰
♦ فروردین ۱۴۰۴ ♦ ۳۲ صفحه

الرحمن الرحيم
بخشنده و مهربان
الملك القدوس
ملك همه چیز و پاک از هر عیب



به نام
خدای
بخشنده
و مهربان

اللهم
صل علی محمد
و آل محمد
و عجل
فرجهم

رشد کودک



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

معلم و مربی عزیز، پدر و مادر مهربان

- مخاطبان اصلی مجله‌ی رشد کودک، غنچه‌های کوچک ما هستند که در ابتدای مسیر فراگیری مهارت خواندن قرار دارند. از همین رو، برای خواندن مطالب مجله و ارتباط دوسویه با نویسندگان و کارشناسان ما، به کمک و همراهی شما عزیزان نیاز دارند.
- در بخش‌هایی از مجله سؤالاتی از کودک پرسیده شده یا از او خواسته شده است فعالیت را انجام دهد. برای پاسخ‌دادن به این پرسش‌ها و انجام‌دادن فعالیت‌ها و فرستادن آن‌ها به دفتر مجله، کودکان را یاری کنید. در مجله، اولین چیزی که توجه کودک دلبندمان را جلب می‌کند و در انتقال حس و محتوای متن نقش مهمی دارد، تصویر است.
- یکی از مراحل اولیه‌ی فرایند خواندن، تصویرخوانی است. در قصه‌های تصویری کودک می‌تواند قصه را از روی تصویرها تعریف کند و شما می‌توانید قصه‌ای را که تعریف می‌کند برایش بنویسید. قبل از خواندن متن، از کودک بخواهید تصویرها را خوب ببیند و در مورد آن‌ها حرف بزند. با این شیوه، در واقع او را به شنیدن و خواندن متن علاقه‌مند کرده‌اید. در نتیجه او با اشتیاق بیشتری متن را دنبال خواهد کرد.

خانواده‌ی مجلات رشد
همه‌ی تلاش خود را کرده است تا این
مجله در دسترس عموم دانش‌آموزان قرار
گیرد و همه‌ی کودکان و نوجوانان میهن عزیز
اسلامی‌مان امکان تهیه‌ی آن را داشته باشند.
قیمت: ۱۳۵/۰۰۰ ریال

تقویم فروردین ماه ۱۴۰۴

- ۱ فروردین آغاز نوروز، شب قدر
- ۲ فروردین شهادت امام علی (ع)
- ۸ فروردین روز جهانی قدس
- ۱۱ فروردین عید فطر
- ۱۲ فروردین روز جمهوری اسلامی
- ۱۳ فروردین روز طبیعت
- ۲۰ فروردین روز ملی فناوری هسته‌ای
- ۲۷ فروردین روز فرهنگ پهلوانی و ورزش زورخانه‌ای

● مأموریت زازاک / ۱

● قصه‌درس / ۲

● شعر / ۱۰

● بگو مگوی تنقلات / ۱۲

● سرگرمی درسی / ۱۵

● بوی خوب خدا / ۱۶

● هسته‌های پر انرژی / ۱۸

● هم من، هم تو، هم همه / ۲۰

● روبات خرابکار / ۲۲

● روز فرشته‌ها / ۲۴

● خرگوش دنده / ۲۶

● جنگل لقمه‌ها / ۲۷

● فیفیل / ۲۸

● سه قلب و هشت پا / ۳۰

● رنگین کمان / ۳۲

رشد کودک شماره‌ی ۷

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی
اجتماعی، فرهنگی
ویژه‌ی کودکان پیش دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ویکم فروردین ۱۴۰۴
شماره‌ی پی در پی ۲۶۰

- مدیرمسئول: سیدسعید بدیعی
- سببیز: نفیسه نجفی قدسی
- مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
- شورای برنامه‌ریزی: غلامرضا حیدری ابهری، محمدعلی ارجمند، محمدرضا رشیدی
- کارشناس شعر: مریم اسلامی
- مدیر هنری: کوروش پارساژاد
- طراح گرافیک: احمد قائمی مهدوی
- ویراستار: کبری محمودی

تصویرگر جلد: زهرا رشیدی
تصویرگر پشت جلد: فاطمه شبر

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهرشمالی،
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، شماره‌ی ۲۷۰
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸
تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰
تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸
و ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸
خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها،
نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار
مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:
نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
وبگاه: www.roshdmag.ir
چاپ و توزیع: شرکت افست



والدین
محترم و مربیان
عزیز! در تمام محتواهای
تصویری مجله، قبل از خواندن
متن برای کودکان، اجازه بدهیم
آن‌ها بر اساس سیر تصویرها،
موضوع و ماجرای داستان
را حدس بزنند و یکبار
داستان را بیان کنند.



مأموریت زازاک

دوست من



نمایشه نجفی قدسی

تصویرگر: نرگس جوش



از بس با زازاک بازی کردند، یه جورایی شدن.

باید برای بانی و نانی فکری کنیم.

من با مامان و باباشون صحبت می‌کنم. فکرهای دیگه‌ای هم دارم.

خب بانی و نانی از زازاک خیلی خوششون اومد. کلی بازی و آهنگ توش بود. آخه نمی‌شد بگذاریمش کنار!



بچه‌ها، تو مجله‌ی رشد کودک نوشته: یک روز در جنگل یک زازاک پیدا شد. اینکه چه کسی و چرا زازاک رو گذاشت جلوی بچه‌میمون‌ها، نمی‌دونم. چهار تا بچه‌میمون پیداش کردند. بانی، بقیه‌ی قصه رو تو بگو.

نانی بقیه‌ش رو تو بگو. مثل قبل ترها که خیلی قشنگ قصه تعریف می‌کردی.



تا اینکه بالاخره معلم و دوستاشون تصمیم گرفتن بانی و نانی رو مثل قدیما شاد و سر حال کنن.

میمونک، بقیه‌ی قصه رو تو بگو.



نانی و بانی کم‌کم جیغ جیغو شدن، گیج گیجو شدن، آخ‌آخو شدن، کج و کوله شدن.

بچه‌ها، در دنیای میمون‌ها، به تلفن همراه، «زازاک» می‌گویند.

ماجرای بچه‌میمون‌ها را در شماره‌ی بعدی مجله هم بخوانید.

ماجرای بچه‌میمون‌ها را اینجا ببین.



شماره ۷ کودک

فروردین ۱۴۰۴

۱

قصه‌های دارا و سما

بچه‌ها، دارا و سما برادر و خواهرند. آن‌ها و پدر و مادرشان با یک کوچولوی دوست‌داشتنی و یک کتابچه‌ی اسرارآمیز زندگی می‌کنند. شما در هر شماره از مجله‌ی رشد کودک می‌توانید قصه‌های دارا و سما را دنبال کنید.

قصه‌درس



این قصه بر مبنای تکرار کلمه‌های هدف بخش اول درس ۲۰ کتاب فارسی نوشته شده است.



♦ محمدرضا رشیدی

♦ تصویرگر: منصوره ملکی جهان



آقای مریض و غول مهربان

صدای اذان از گلدسته‌های بلند و زیبای مسجد بلند شد. بوی گل‌های دور حوض مسجد، همه‌جا پیچیده بود. دارا هر چه این طرف و آن طرف را نگاه کرد، رضا را ندید. قرارشان جمعه‌ها بود؛ وقت اذان مغرب، کنار حوض.

بعد از نماز، دارا، پدر رضا را کنار حوض دید و گفت: «سلام! چرا رضا به مسجد نیامد؟» پدر رضا گفت: «سلام پسر! رضا مریض شده است و باید چند روزی در خانه استراحت کند.» دارا ناراحت شد. وقتی توی خانه با سما بازی می‌کرد، تمام فکرش پیش رضا بود. سما پرسید: «داداشی! حواست کجاست؟»

دارا با ناراحتی گفت: «رضا مریض شده. مسجد هم نیامد. حتماً خیلی هم ناراحت است.»

سما گفت: «طفلکی رضا! حالا هم مریض است و هم ناراحت.»

دارا آهی کشید و گفت: «کاش می‌توانستیم برایش کاری کنیم.»

سما با هیجان گفت: «خب کاری کنیم که خوش حال شود.»

بعد صورتش را کجکی کرد و گفت: «ولی چطوری؟»

یکهو کتابچه پرید وسط و تیلیک‌تیلیک ورق خورد تا رسید به صفحه‌ی نمایش.





مرتب‌گرمی! قصه‌درس‌های کودک بر مبنای تکرار کلمه‌های هدف هر درس نوشته شده‌اند. شما می‌توانید برای تدریس هر درس به روش کل‌خوانی، از داستان‌های این قصه‌درس‌ها استفاده کنید.



چشمان دارا و سما برق زدند. هر دو با هم گفتند: «خودش است، نمایش!»

سما گفت: «من دکتر می‌شوم؛ یک دکتر اسرارآمیز.»

دارا هم گفت: «من هم یک غول می‌شوم؛ یک غول خیلی خیلی مهربان.»

کوچولو هم با عروسک خرگوش آمد و قاتی‌پاتی گفت: «منم آگای هبیجی.» مادر که حرف‌هایشان را می‌شنید، گفت: «آفرین بچه‌ها! من هم کمکتان می‌کنم. البته به شرط اینکه خانه را به هم نریزید.» بچه‌ها مشغول آماده‌سازی وسایل نمایش شدند. دارا یک تکه پارچه‌ی بلند آبی‌رنگ و سما یک شنل صورتی برداشت.

دارا یک صورتک غولی با دندان‌های تیز و دوتا شاخ ساخت. سما هم دسته‌ی جارو را برداشت و گفت: «این عصای اسرارآمیز خانم دکتر.»



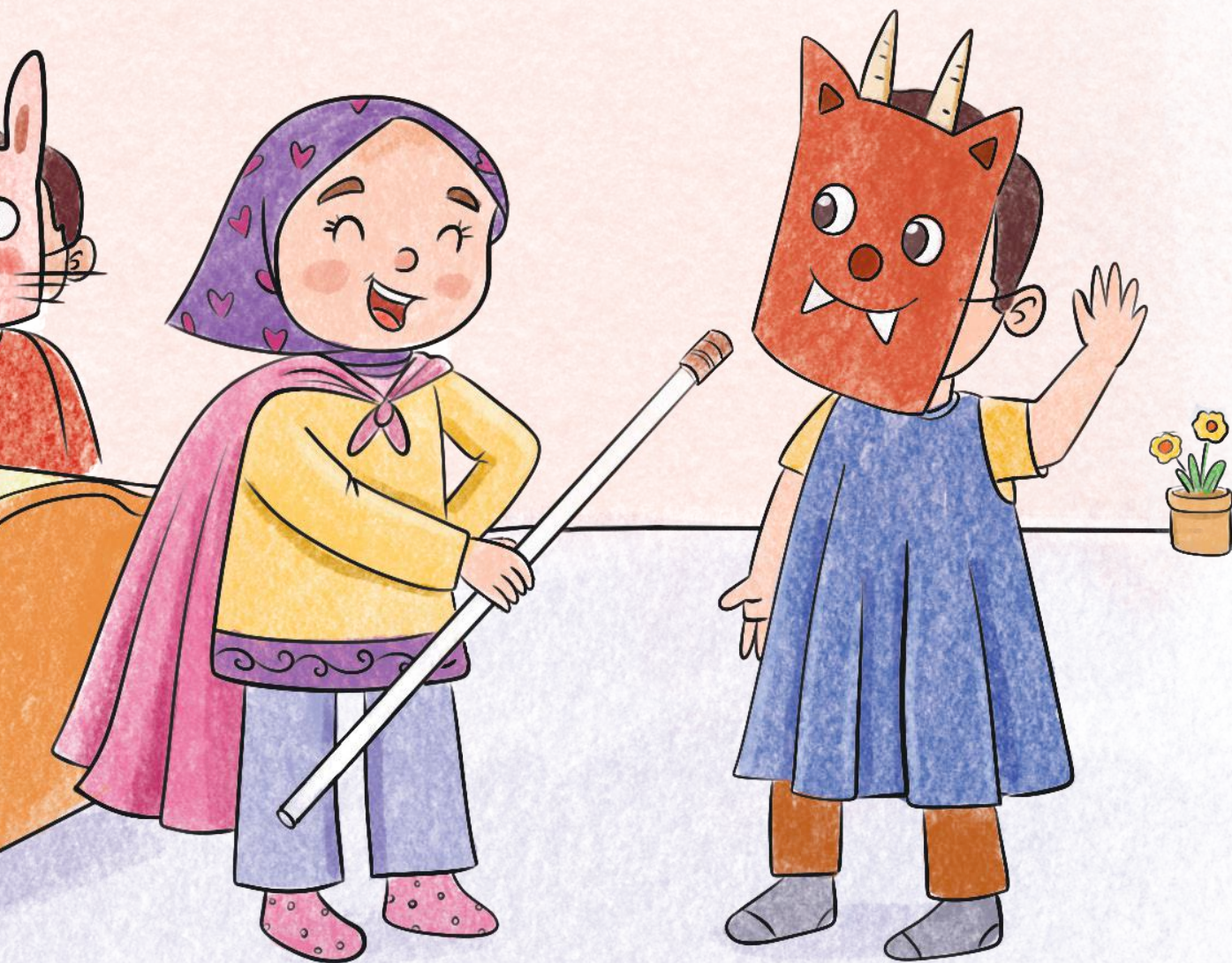
مادر هم برای کوچولو یک صورتک خرگوش و یک هویج کاغذی درست کرد. بعد دور هم نشستند و داستان نمایش را با هم ساختند. بعد از ظهر روز بعد به خانه‌ی رضا رفتند.

دارا با صدای کلفت گفت: «ها ها ها! سلام آقای مریض! من غول بی‌شاخ و دم، اما خیلی مهربانم. دیگر نگران نباش، من مراقبت هستم.»

رضا خندید و رفت زیر پتو و گفت: «اول مراقب باش خودت من را نخوری.»

سما دسته‌ی جارو را در هوا چرخاند و گفت: «من هم بهترین دکتر شهرم؛ با عصای اسرارآمیز. الان چیزی می‌خوانم و آقای مریض را خوب می‌کنم.»

بعد هم دو بار گفت: «قوری گل قرمز.» ولی بار سوم گفت: «قوری قل گرمزی!»





همه غش غش خندید.

آخر نمایش هم کوچولو هویج کاغذی را داد به رضا و گفت: «بخول بخول، هبیج بخول، خوب بشی.»

آن روز رضا کلی خندید و خوش حال شد.

بعد از چند روز، حال رضا خوب خوب شد. جمعه هم با پدرش به مسجد رفت. آنجا دارا را دید که داشت کنار حوض وضو می گرفت.

رفت کنار دارا و با لبخند پرسید: «ا... مگر گول‌ها هم وضو می گیرند؟»

دارا خندید و گفت: «معلوم است که آقای مریض حسابی خوب شده است. بیا آقای سالم! زودتر وضو بگیر تا به نماز جماعت برسیم.»

بعد از نماز، دارا و رضا کنار حوض حسابی بازی کردند.



این قصه بر مبنای تکرار کلمه‌های هدف بخش دوم درس ۲۰ کتاب فارسی نوشته شده است.



♦ طاهره شاه‌محمدی

دفتر خاطراتِ کتابچه

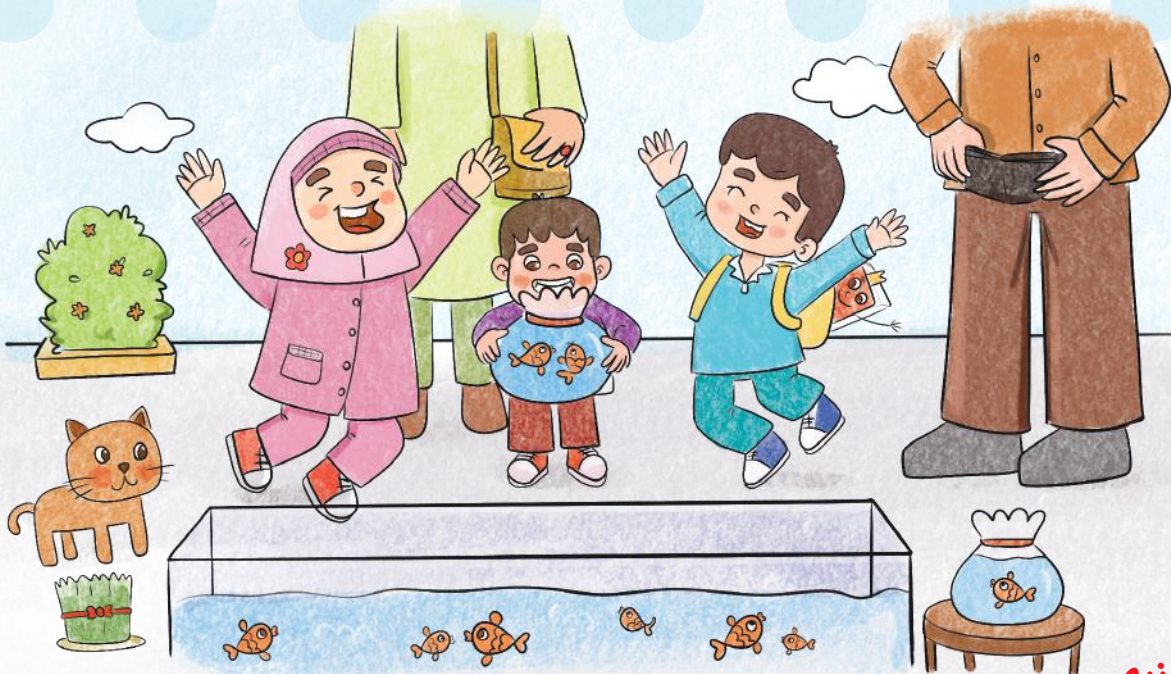
شنبه

با صدای تلق‌تولوق از خواب بیدار شدم. دارا و سما رفته بودند مدرسه. کوچولو هم هنوز خواب بود. پس این صدای چی بود؟
خمیازه کشیدم و رفتم آشپزخانه. مادر بود. تا من را دید، گفت: «می‌خواهم غذا درست کنم، اما نمی‌دانم چی بپزم؟»
پریدم روی کابینت و تیلیک‌تیلیک ورق خوردم. رفتم به صفحه‌ی آشپزی. مادر چشمک زد و گفت: «چه به موقع آمدی!»
طولی نکشید که بوی سوپ خوشمزه همه جا پیچید؛ حتی توی **حیاط**.
بچه‌ها که آمدند، دارا از توی **حیاط** بلند گفت: «چه بوی خوش مزه‌ای!»
سما هم گفت: «من یک هیولای گرسنه‌ام! پیش به سوی سفره.»

یکشنبه

امروز بچه‌ها هیجان‌زده از مدرسه آمدند. آن‌ها تندتند درباره‌ی عید حرف می‌زدند؛ عید نوروز و اوّل بهار. داشتند فکر می‌کردند برای چیدن یک هفت‌سین متفاوت، چه کاری انجام بدهند. قرار بود در مدرسه به عکس بهترین هفت‌سین جایزه بدهند. من هم تندی ورق خوردم. رفتم به صفحه‌ی عید. سما هورا کشید: «ای کتابچه‌ی ناقلا!» دارا خندید: «چه به موقع!» دارا و سما رفتند و یک عالمه کاغذ رنگی و چسب و قیچی آوردند. **طولی** نکشید که یک ریشه‌ی بهاری درست کردند؛ ریشه‌ای با کاغذهای رنگارنگ. دارا گفت: «این ریشه را می‌بندیم بالای سفره‌ی هفت‌سین.» سما گفت: «با این ریشه هفت‌سین ما خیلی قشنگ می‌شود.» کوچولو لای دست و پای بچه‌ها می‌پیچید و به همه چیز دست می‌زد. مادر نشست و با خرده‌کاغذها یک سیب کاغذی برایش ساخت. بعد گفت: «تو هم این را بگذار داخل هفت‌سین.»





دوشنبه

وای که چقدر خسته‌ام! امروز با مادر و بابا و بچه‌ها رفتیم خرید. بازار پر از آدم‌های خوش حالی بود که داشتند چیزهای تازه برای خودشان می‌خریدند. من سرم را از کیف دارا بیرون آورده بودم و به مردم و مغازه‌ها نگاه می‌کردم. کوچولو وقتی ماهی کوچولوهای قرمز را دید، دیگر از جایش تکان نخورد. آن قدر همان جا ماند تا بابا دو تا ماهی برایش خرید. من و سما و دارا هم از ذوق جیغ کشیدیم.

سه‌شنبه

امروز یک خبرهایی بود. چون از ظهر به بعد سروصداهای بلندی از کوچه و خیابان شنیده می‌شد. بابا دیر وقت آمد و گفت: «امشب چهارشنبه‌سوری است. خیابان خیلی شلوغ بود.» من تند ورق خوردم و رفتم به صفحه‌ی تاریخ. دارا خواند: «چهارشنبه‌سوری یک جشن قدیمی ایرانی است که در آن مردم با روشن کردن آتش شادی می‌کنند!» سما گفت: «پس ما جشن بگیریم؟» بابا گفت: «ما هم جشن می‌گیریم. اما با آتش شمع! زود بروید چند تا شمع بیاورید روشن کنیم.» همگی غش غش خندیدند.

چهارشنبه

امروز خانه شلوغ‌پلوغ بود. مادر تندتند همه جا را تمیز می‌کرد. من را گذاشت بالای کتابخانه، تا توی دست‌وپایش نباشم. من هم راحت آن بالا لم دادم و بقیه را تماشا کردم. بچه‌ها هم آمدند کمک مادر. قرار بود فردا مهمان بیاید. شب، پدر با دست‌های پر از خرید آمد. با خودش سه تا آب‌نبات‌چوبی آورده بود. فکر کردم کاش کتابچه‌ها هم می‌توانستند آب‌نبات‌چوبی بخورند! نشستم پیش بچه‌ها و ورق خوردم. رفتم به صفحه‌ی مسواک‌زدن. پدر خندید و گفت: «چه به موقع!»

پنجشنبه

سفره‌ی هفت‌سین چیده شد. خانه تمیز شد. مهمان‌ها هم از راه رسیدند. مادر بزرگ و پدر بزرگ و یک عالمه خوراکی خوشمزه‌ی محلی! فقط مانده بود عید، که برسد و همه جا را بهاری کند! کوچولو پدر بزرگ را محکم بغل کرد. دارا و سما گفتند: «کاش اردک ساکت یا خروس ناقلا را با خودتان می‌آوردید!» مادر بزرگ خندید و گفت: «خودشان نیستند، اما خاطره‌هایشان هست. بیا بعد تا سال تحویل بشود، برایتان تعریف کنم!» همگی خندیدند و خندیدند!

جمعه

عید شد. همه لباس‌های تمیز پوشیدند. هفت‌سین بچه‌ها با ریشه‌ی رنگی‌رنگی خیلی قشنگ شد. کوچولو هم سیب کاغذی را گذاشت داخل هفت‌سین. مادر از بچه‌ها و هفت‌سین چند تا عکس گرفت. مادر بزرگ ظرف شیرینی را آورد. پدر بزرگ به بچه‌ها عیدی داد. همه‌اش می‌ترسیدم من را یادش برود! اما یادش نرفت و با لبخند، یک اسکناس تا نشده گذاشت لای ورق‌هایم. ورق خوردم و ورق خوردم. سما با صدای بلند برای همه خواند: «خوش آمدی بهار!»





تصویرگر: سعیده تنهایی

دوست

♦ محبوبه مصمصام شریعت

یک دوست صمیمی
در رودخانه دارم
همراه او دوباره
بر موج‌ها سوایم

من قورباغه هستم
او لاک‌پشت نازی است
این رود شاد و پرموج
مانند شهر بازی است.

مرثی گرامی

این شعرها با توجه به کلمه‌های
هدف در درس‌های فروردین ماه
کتاب فارسی سروده
شده‌اند.

کوه و بره

♦ شقایق پای‌رنج

برّهی قشنگ
با صدای زنگ
رفت پای کوه
دنگ و دنگ و دنگ

بع‌بع‌کنان
هر طرف پرید
این طرف چرید
آن طرف چرید

لقمه‌ای علف
خورد و بعد از آن
کوه‌مهربان
گفت: نوش جان!

کلاغه

♦ خاتون حسنی

کلاغه قارو قار کرد
بچه‌ها رو بیدار کرد
داد زدم آی کلاغه
کی گفته اینجا باغه؟
بذار کمی بخوابم
هنوز تو رختخوابم
پر زد و رفت توی دشت
غروب دوباره برگشت

لحظه‌های ورزش

♦ فاطمه ناظری

هر صبح می‌دوم من
از خانه تا دبستان
مانند بچه آهو
در کوچه و خیابان

مثل پرنده آزاد
حس می‌کنم که شادم
انگار، روی ابرم
مثل نسیم و بادم

خوب و خوش و سلامت
در لحظه‌های ورزش
خوش حال و با نشاطم
با جست‌وخیز و نرمش

آجیل

♦ زهرا شفیعی پینگابادی

ده تا نخودچی
یک مشت گردو
شش دانه کشمش
یک برگه آلو

شیرین و شورند
فامیل هستند
وقتی که جمعند
آجیل هستند

خوش مزه‌هایم
مشکل گشایند
در عید نوروز
با هم می‌آیند



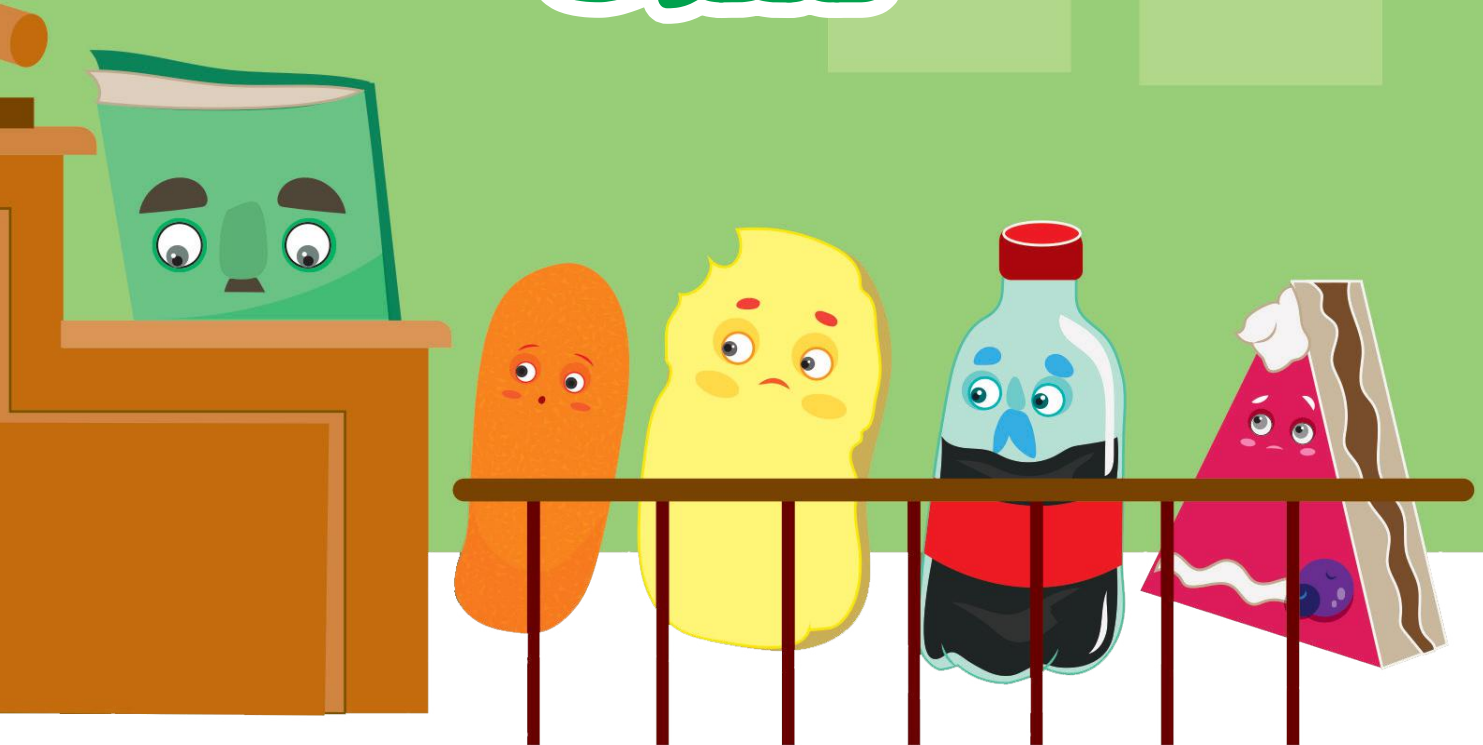
بیاباهم این شعرهای
زیبا را گوش کنیم.



تصویرگر: عاطفه عبدالهزاراده

الله ایزدی لای بیدی

بگو مگوی تنقلات



شرح صحنه

در جلسه‌ی بگو مگو، کتاب قاضی شده‌است و دفتر هم کمک قاضی. چیپس، پفک، نوشابه و کیک هم باید سؤال‌ها را جواب بدهند. کشمش، نخودچی، انجیر خشک و بادام هم از دست آن‌ها شاکی هستند. چند پزشک و دندان‌پزشک هم آنجا هستند.

قاضی کتاب (صدای کوبیده‌شدن چکش به میز): «همه ساکت باشید!»

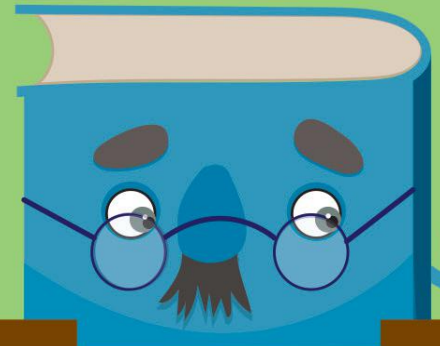
دفتر: «نوشابه، کیک، چیپس و پفک بلند شوند لطفاً. شما با ظاهر پر زرق و برق و تبلیغات زیاد، بچه‌ها را فریب داده‌اید و شکمشان را با موادی که ارزش غذایی ندارند، پر کرده‌اید. آیا می‌توانید از خودتان دفاع کنید؟»

چیپس: «من که سیب‌زمینی هستم! فقط کمی نمک و روغن سرخ‌شده دارم. گناه من چیست که بچه‌ها بیشتر دوستم دارند؟»

نوشابه: «من هم ترکیب آب، گاز، شکر و رنگ مجاز خوراکی هستم؛ هم خنکم

والدین و مربیان عزیز:

😊 اجرای نمایشنامه به کودک فرصت می‌دهد خود را ابراز کند.
😊 اجرای نمایشنامه مهارت گفت‌وگو را در کودک تقویت می‌کند.
😊 می‌توانیم در تهیه و ساخت وسایل لازم برای نمایش، نقش تسهیلگر را داشته باشیم.
😊 احتمال دارد کودک، روی صحنه‌ی نمایش، برای یادآوری متن نمایشنامه و... به کمک ما نیاز داشته باشند! تنهاشان نگذاریم.



و هم شیرین. بچه‌ها از گاز و حباب‌های خیلی خوششان می‌آید. من بی‌گناهم!»
دفتر: «ولی شما نه تنها ارزش غذایی ندارید، ضرر هم دارید.»

انجیر خشک: «آقای قاضی! بچه‌ها به جای خوردن ما که خشکبار و تنقلات سالم هستیم، این چیزهای غیرسالم را می‌خورند. این‌طوری هم مریض می‌شوند و هم چاق.»

کشمش: «بله. اگر ما را بخورند، هم به بدنشان ویتامین می‌رسانیم و هم سالم می‌مانند. من و آقای نخودچی در کنار هم خیلی خوش مزه هستیم.»





این تصویرها را ببر. به چوب بستنی بچسبان و نمایش را اجرا کن.



کیک: «مگر می‌شود مهمانی‌ها بدون کیک باشد؟ ما روی لب‌های بچه‌ها خنده می‌آوریم.»

پفک: «من اصلاً وزنی ندارم. خیلی سبک هستم، مثل پَر کاه! بچه‌ها موقع تماشای تلویزیون ما را می‌خورند و به آن‌ها خوش می‌گذرد.»

بادام: «ولی شما پر از شکر، چربی و رنگ‌های مصنوعی هستید که باعث بیماری می‌شوند. ما ویتامین داریم و برای سلامت بچه‌ها مفیدیم.»

پزشک: «من کلی آزمایش از بچه‌ها دارم که با خوردن زیاد شما مریض شده‌اند. دندان‌پزشک: بله، من هم کلی عکس دندانی از بچه‌ها دارم که با خوردن شما، دندان‌هایشان پوسیده و خراب شده‌اند.»

قاضی: «بسیار خب... حکم نهایی را اعلام می‌کنم. برگ سبب‌زمینی (چیپس)، پفک، نوشابه و کیک باید قول بدهند از این به بعد کمتر بروند پیش بچه‌ها. فقط بعضی وقت‌ها، مثل تولد یا عید می‌توانند این کار را بکنند. این‌طوری بچه‌ها هم مریض نمی‌شوند. خشکبارهای مقوی هم باید بیشتر بروند توی جیب و کیف بچه‌ها.»

دفتر: «آقای قاضی! باید بوفه‌های مدرسه‌ای را هم متهم کنیم. آن‌ها نباید چیزهای ناسالم بفروشند!»

قاضی: «دادگاه بعدی مربوط به بوفه‌هاست. به حساب آن‌ها هم می‌رسیم!»



بخوان و رنگ کن

♦ طاهره شاه محمدی

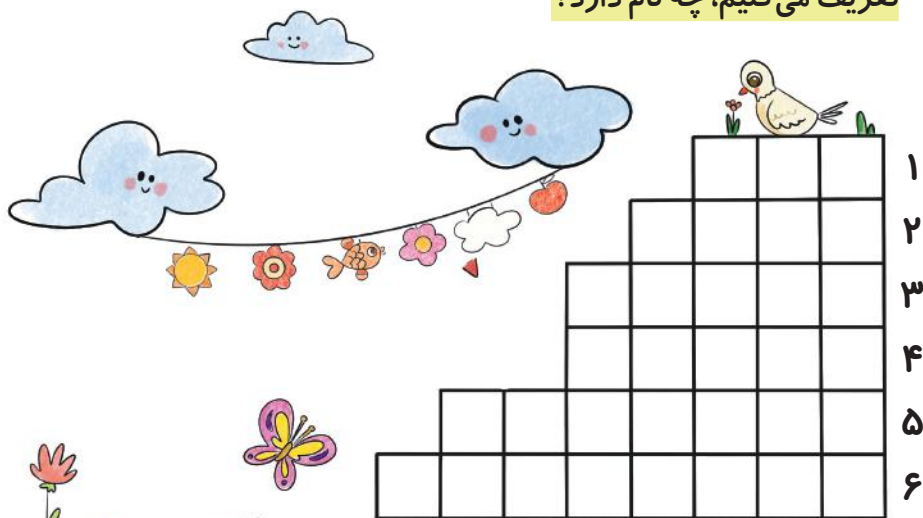
قصه درس‌ها را خواندی؟
حالا بادکنک‌هایی که اسم دخترانه دارند
سبز و بادکنک‌هایی که اسم پسرانه دارند،
زرد کنید.



بخوان و حل کن

۵. روزی که حضرت محمد(ص) به پیامبری رسید، چه روزی بود؟
۶. ما برای چه جشنی سفره‌ی هفت‌سین می‌چینیم؟

۱. قبل از خواندن نماز آن را می‌گیریم؟
۲. مخالف سالم چیست؟
۳. حیوان خانه‌به‌دوش کیست؟
۴. چیزهایی که از گذشته‌ها برای دیگران تعریف می‌کنیم، چه نام دارد؟



تصویرگر: منصوره ملکی جهان

والدین و مرتبان عزیز،

قبل از اینکه قصه‌های مجله را

برای کودکان بخوانیم:

- در مورد تصویر قصه با او گفت‌وگو کنیم.
- از او بخواهیم اسم و ماجرای قصه را حدس بزنند و اگر می‌توانند از روی تصویر یک قصه بگویند.

هر قصه‌ای کودک بگوید، ارزشمند است.

قصه



بوی خوب خدا

تصویرگر: عاطفه عبدالمی زاده

لیلا باقی‌پور



علی چشم‌هایش را بست. شمرد: ۱، ۲، ۳...
مامان چادر نماز سرش کرد. روی سجاده‌اش ایستاد. چند گل یاس در
جانمازش بود.

۴، ۵، ۶، پیام...

زهره گفت: «نه! نه! باز هم بشمار.»

علی گفت: «من تا همین جا بلدم!»

زهره گفت: «خب، دوباره بشمار.»

مامان خم شد. کمی بعد ایستاد و سرش را بر زمین گذاشت و سجده کرد.

زهره پشت مامان قایم شد.

علی گفت: «۴، ۵، ۶، دیگر آمدم.»

علی به آشپزخانه دوید.

مامان خم شد. زهره هم خم شد.

مامان سرش را روی زمین گذاشت.

علی از آشپزخانه بیرون آمد.

زهره گوشه‌ی چادر مامان را گرفت و زیر آن رفت.

زیر چادر بوی خوبی می‌آمد.

زهره یک نفس بلند کشید و یکی دیگر و یکی بلندتر از قبل.

مامان نشست.

پشت مامان قلمبه شده بود.

علی خندید و گفت: «سک‌سک، از

زیر چادر مامان بیا بیرون!»

زهره بیرون نیامد.

علی گفت: «دیدمت، زود بیا بیرون!»

زهره نیامد.

علی چادر را بالا زد.

زهره اخندید.

علی گفت: «چرا بیرون نمی‌آیی؟»

زهره گفت: «اینجا خیلی بوی خوبی می‌دهد.»

علی هم سرش را زیر چادر برد. نفس کشید؛ یک نفس بلند.

گفت: «چه بوی خوبی!»

زهره گفت: «این بوی چیست؟»

مامان گفت: «الله اکبر.»

علی گفت: «معلوم است، بوی خداست.»

زهره باز هم یک نفس بلند دیگر کشید.

مامان گفت الله اکبر.



هسته‌های پر انرژی







هم من، هم تو

گروه تو جمع کن برای یک بازی دست جمعی. اگر در این بازی‌ها تعداد بازیکن‌ها بیشتر باشد بازی سخت‌تر می‌شود. هرچقدر هم سخت‌تر، خنده و شادی‌اش هم بیشتر. پس برو بریم.

نگهش دار!

۱. با تعدادی از دوستان دست‌های هم را بگیرید و گرد شوید.
۲. بعد یک توپ فوتبال بگذارید وسط.
۳. حالا شروع به حرکت کنید. از یک سر حیاط به سر دیگر بروید.
۴. با پاهایتان توپ را هم حرکت بدهید.
۵. باید مواظب باشید توپ از دایره‌ی شما خارج نشود.



تصویرگر: نرگس جوشش

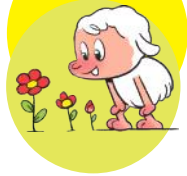
اعظم لاریجانی

و، هم همه

ردش کن!

۱. پشت سر هم صف ببندید.
۲. نفر اول یک بادکنک در دست بگیرد.
۳. بعد بادکنک را به نفر پشتی پاس بدهد.
۴. هیچ کسی از نفرات پشتی نباید بادکنک را بگیرد.
۵. هر کس فقط بایک ضربه بادکنک را به سمت نفر پشتی هدایت کند.





روبات خرابکار

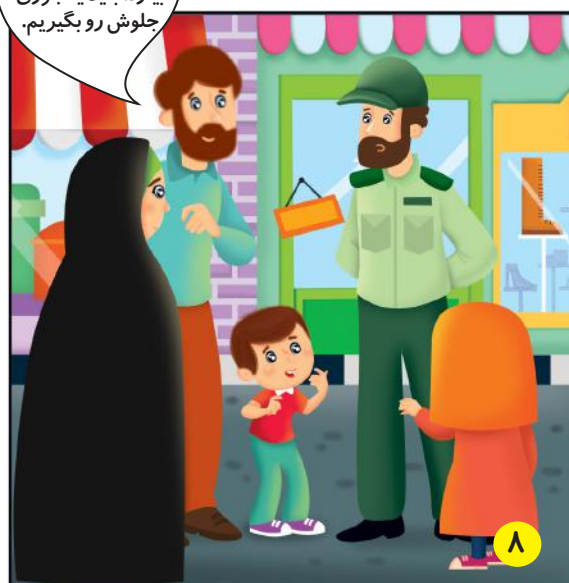
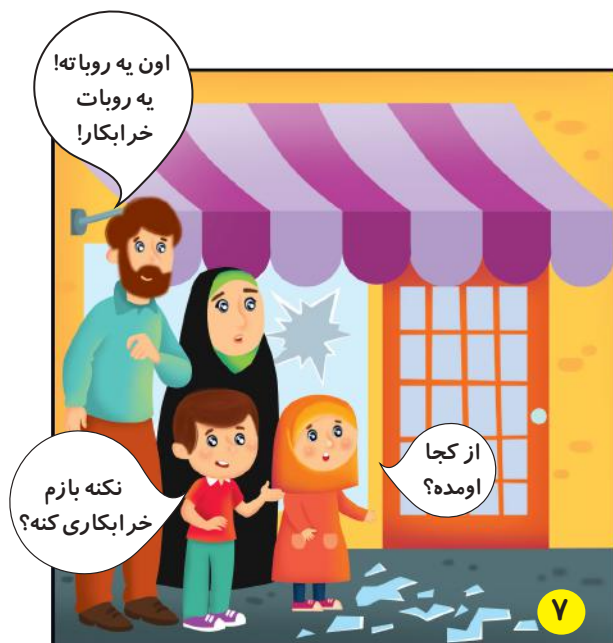
والدین و مربیان عزیز،
در قصه‌های تصویری مجله،
قبل از خواندن متن برای کودک، از او بخواهیم:
تصویرها را نگاه کند.

داستان را حدس بزند و بیان کند.
سپس داستان را برایش بخوانیم.

هر داستانی که کودک بگوید، ارزشمند است.

این فرایند نیروی تخیل، خلاقیت و مهارت بیان کودک را
تقویت می‌کند.







کامله بوعذار

تصویرگر: سید میثم موسوی

روز فرشته‌ها

سلام دوست من!
نماز عید فطر از قشنگ‌ترین نمازهای ما مسلمانان است. ما بعد از یک ماه روزه، کنار هم می‌ایستیم و از خدا تشکر می‌کنیم که کمکمان کرد روزه بگیریم.
فرشته‌ها این روز را خیلی دوست دارند. می‌دانی چرا؟ این روز پر از جایزه است. فکرش را بکن که فرشته‌ها بخواهند صف نماز را گل‌باران کنند! بیا ما هم به فرشته‌ها کمک کنیم و صف نمازگزاران را گل‌باران کنیم.

دوستان خوبم؛
قسمت‌هایی از این تصویر که در صفحه
با خط چین مشخص شده را ببر و در
جای خود بچسبان.







کاردستی



عکس و اجرا
ماندانا واحدی

خرگوش دونده

والدین و مرتبان عزیز،

کودکان ما با اشتباه کردن و خراب کردن یاد می گیرند. هنگام ساخت کاردستی های مجله، به آن ها اجازه ی اشتباه کردن و خراب کردن بدهیم.

هرجا که کودک از ما کمک خواست، به جای انجام کامل درخواست او، سعی کنیم انجام آن کار را برایش تسهیل کنیم.

هر سازه ای که کودک بسازد، ارزشمند است.

گاهی وقت ها با وسایل ساده و در دسترس می توانیم یک اسباب بازی بسازیم که هم سرگرم شویم و هم با دوستانمان بازی کنیم؛ مثل یک خرگوش دونده! بیا با هم آن را بسازیم و بعد یک مسابقه برگزار کنیم.



چی لازم داریم؟

- چسب مایع • ماژیک • قیچی • لیوان کاغذی • کاغذهای رنگی و سفید
- در بطری کوچک (دو عدد) • کش حلقه ای نازک • نوار چسب شیشه ای

۱. با چسب و کاغذ رنگی دور لیوان را بپوشانید.

۲. گوش های خرگوش را بکشید و برش بزنید. گوش ها را بالای لیوان بچسبانید.

۳. صورت خرگوش را هم با ماژیک روی لیوان نقاشی کنید.

۴. لبه های در بطری ها را با چسب مایع به هم بچسبانید و صبر کنید تا خشک شود.

۵. دو طرف لبه ی پایین لیوان را، مانند تصویر، یک برش کوچک بزنید.

۶. کش را دو طرف در بطری هایی که به هم چسبانده اید، با نوار چسب محکم بچسبانید.

۷. دو طرف کش را به لبه ی برش خورده ی لیوان، مانند تصویر، آویزان کنید.

خرگوش دونده ی شما آماده است. در بطری را به سمت عقب بپیچید و بعد آرام رها کنید تا خرگوش بدود.



بیا با هم

روش ساخت این

کاردستی را ببینیم.



رشد
کودک

فروردین ۱۴۰۴

۲۶



والدین و مربیان عزیز:

- خراب شدن مواد، کثیف کاری میز و تکرار چندین باره، بخشی جدانشدنی از فرایند یادگیری درست و عمیق در کار کودک است.
- با دادن آزادی عمل به کودکان و همراهی با او، اوقات لذت بخش و مفیدی را با هم تجربه کنیم.

جنگل لقمه ها

مواد لازم:

کره‌ی بادامزمینی، مویز، تخمه، پنیر خامه‌ای، میوه‌هایی مثل موز، سیب، هویج و کیوی، نان



۱. اول یک تکه نان برشتی (تست) بردار و رویش پنیر خامه‌ای بمال.
۲. با موز، مویز و یک برش هویج برای نانت چشم، بینی و دهان بگذار و یک خرگوش درست کن. خرگوش را به مهمانی بهار دعوت کن.



۱. باز هم یک تکه نان بردار و رویش کره‌ی بادامزمینی بمال.
۲. با موز، مویز، فندق و تخمه، برایش چشم، بال و بینی بگذار. جغد را هم به مهمانی بهار دعوت کن.



۱. تکه نان سَوم را بردار. اول کامل رویش کره‌ی بادامزمینی بمال.
۲. با خامه یا پنیر خامه‌ای برایش لپ بگذار.
۳. چشم‌هایش را هم با موز و مویز درست کن.
۴. آقای روباه را هم به مهمانی دعوت کن.



با شکلات صبحانه هم می‌توانی حیوانات دیگری درست کنی و سفره‌ات را خوشگل‌تر کنی.





فیفیل

فیفیل، فیل کوچولو، یک جلیقه خرید که اندازه اش نبود، اما رنگی بود که دوستش داشت. تازه، دکمه اش هم برّاق و قشنگ بود. فیفیل دلش نمیخواست عوضش کند. جلیقه را پوشید و دکمه اش را به زور بست. اتوبوس کانگورو از راه رسید. تا فیفیل تویش نشست، تَتَرَق! دکمه کنده شد و از پنجره پرت شد بیرون. فیفیل داد زد: «نگه دارید!» اتوبوس، قیژوقوژ ایستاد. فیفیل دامب و دامب دوید بیرون.

روی چمن یک قلمبه برّاق دید. گفت: «آخ جان! پیدایش کردم.» خم شد آن را بردارد. اما دکمه نبود، کفش دوزک بود که داشت آفتاب می گرفت. فیفیل آه کشید و رفت.

توی برکه، یک دایره ی برّاق دید. گفت: «آخ جان! پیدایش کردم.» خم شد آن را بردارد. اما دکمه نبود، قورباغه بود که داشت آب بازی می کرد. فیفیل آه کشید و رفت.

یکهو دکمه ی برّاقش را دید. دوید جلو. اما دکمه نبود، یک آینه بود که بین وسیله های سوسک برق می زد. با غصّه از سوسک پرسید: «کجا می روی؟! سوسک بال زنان گفت: «به خانه ی جدید. خودم



بیابا هم این قصه را گوش کنیم.

ساختمش. دوستش دارم.
 فیفیل خندید: «کمکت می‌کنم.»
 بعد سوسک را با جعبه‌ی وسیله‌ها روی خرطومش نشاند.
 رفتند و رفتند. سوسک گفت: «رسیدیم.»
 فیفیل با چشم‌های گردشده داد زد: «آخ جان! پیدایش کردم.»
 و دکمه‌اش را که بام خانه‌ی سوسک بود، نشان داد. سوسک با شاخک‌های
 آویزان گفت: «حالا که مال توست، آن را بردار.»
 فیفیل یک‌ذره فکر کرد و سرش را خاراند: «بهتر است برای تو باشد. این خانه
 با این بام دکمه‌ای کاملاً اندازه‌ی توست.» سوسک شاخکش را تکان داد و چند
 تا خندید: «هاهاها! ممنونم.»
 فیفیل با او خداحافظی کرد. دامب و دامب رفت تا دکمه‌ی جدید بخرد، به جلیقه
 بدوزد و آن را هدیه بدهد به کسی که اندازه‌اش باشد. بعد هم یک جلیقه،
 اندازه‌ی خود خودش، بخرد.





سه قلب و هشت پا

الهه ایزدی

تصویرگر: قریح خلفا علی نژاد

همان طور که از اسممان پیدا است،
هشت تا پا داریم. استخوان
نداریم و بدنمان نرم است. برای
همین می توانیم خودمان را در
هر سوراخ و شکافی جا بدهیم.

۱

ما سه تا قلب داریم که توی سرمان هستند.
دو تایشان خون را به آبشش هایمان می رسانند
تا اکسیژن گیری کنیم. یکی هم خون را به
بخش های دیگر می فرستد.

۲

رنگ خون ما آبی است.



۳

اگر یکی از بازوهای ما از بین
برود، خیلی زود یک بازوی دیگر
در جای آن قبلی رشد می کند.

۴



ما می‌توانیم به سرعت تغییر رنگ بدهیم و خودمان را به رنگ گیاهان کف دریا و صخره‌های مرجانی دریاوریم. این‌طوری دشمنانمان نمی‌توانند ما را ببینند.



موقع ترس، رنگ ما سفید می‌شود. وقتی هم عصبانی هستیم، قرمز می‌شویم.



ما دو نوع سمی و غیر سمی داریم. سمی که باشیم، نیش و زهر داریم. اگر غیر سمی باشیم، نیش نداریم و با ضربه زدن به دشمن و پخش کردن جوهر در آب، از خودمان دفاع می‌کنیم. من غیر سمی هستم. وای! یک کوسه دارد نزدیک می‌شود! حالا وقت جوهر پخش کردن است. این‌طوری اطراف دشمن تیره می‌شود. بعد او گیج می‌شود و فرار می‌کند.



رنگین کمان

از حرف شما



نمایشگاه مجازی مرکز
بررسی آثار

به صفحه‌ی رنگین کمان
خوش آمدی. این صفحه مخصوص
آثار شما است. می‌توانی نقاشی یا
کاردستی‌ات را برای ما بفرستی، تا ما
آن‌ها را به دوستانت نشان دهیم.



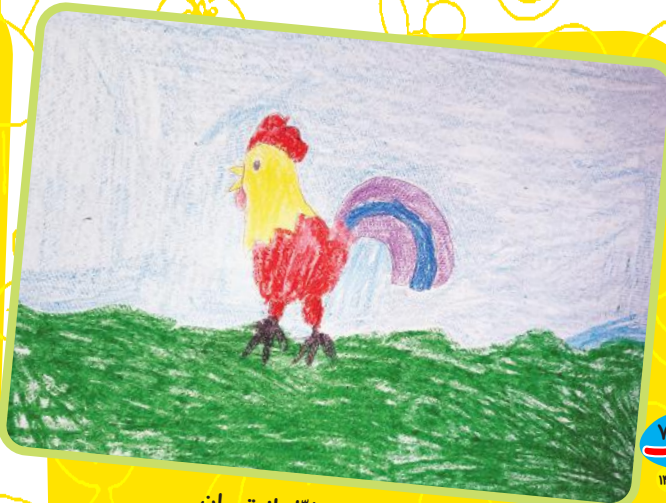
سیدامیرعلی هاشمی‌نیا، پایه‌ی اول از مشهد



هلینا رضائی پایه اول از همدان



فاطمه جلالی، پایه‌ی اول از اسلامشهر



ماهان خباز کاشانی پایه‌ی اول از تهران



طراح: محمّدعلی ارجمند

تصویرگر: سعیده تلخابی

سلام بچه‌ها کلمه‌های تکراری را رنگ کنید.
کلمه‌های باقی مانده را به ترتیب از بالا به
پایین و از راست به چپ بنویسید تا رمز
مشخص شود.

از	حوض	تمام	جیغ	حیات	مرغابی
قورباغه		وضو		جغد	
حوض	خاطرات	ظلم	وسایل		از
برقی	اعظم		مرغابی	اعظم	
	بغل	جیغ	وضو	خاطرات	حیات
رضا	که	قورباغه	غمگین	کلاغ	
غمگین		جغد	طول		می‌چرخند
کلاغ	مریض		آهن‌ربا	ظلم	
طول	دارند	بغل		مریض	رضا



به نام خدا

زنگ فارسی فعالیت کتاب سازی

